**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010822**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که شرطیت تمکن از تصرف را از روایات می‌توانیم استفاده کنیم یا نمی‌توانیم استفاده کنیم. عرض شد که ما در روایات دو تا تعبیر، دو دسته روایات داریم. یک دسته روایات، روایاتی که گفته مال غائب یا مال الغائب یا المال الغائب آن زکات ندارد. دستۀ دوم روایاتی که گفته شرط زکات این هست که به مالک واصل شده باشد، بید المالک باشد حالا این را تعبیر کنیم. این دستۀ دوم. در مورد دستۀ اوّل عرض شد آقای هاشمی گفتند که این مربوط به تصرّف تکوینی در مال هست. اصلاً به طور کلی ایشان گفتند که مراد از وصول و اخذ مال تصرّف تکوینی هست. ایشان اینجور تعبیر کرده. ما عرض کردیم که نه فرق بین مال غائب و مال حاضر هم در بحث تصرّف تکوینی هست هم در تصرّف تشریعی و اعتباری، تصرّف اعتباری هست، در هر دویش. بعد از درس یک نکته‌ای بعضی از دوستان تذکر دادند که من حالا آن نکته را با یک مقداری بسطش عرض کنم، آن این است این که در روایات هست که شخصی که مالش غائب است یا مثلاً پول نزد نفقه برای همسر می‌گذارد امثال اینها فرد روشنش نقدین است، نفقه که می‌گذارد نقدین می‌گذارد و در نقدین فرد روشنش این است که می‌خواهد بفروشد، معامله کند خرید کند. نقدین را که نمی‌خورند، تصرف تکوینی که نمی‌کنند. تصرف اعتباری می‌توانند. بنابراین بر خلاف فرمایش آقای هاشمی که ایشان فرمودند فینبغی القطع فان الروایات المذکورة بطوائف الثلاث لا نظر فی شیءٍ منه الا شرطیة تمکن من حیث نقل الانتقال و نحوه من التصرفات الوضعیة، دقیقاً بر عکس می‌شود گفت، فینبغی القطع ان الروایات المذکورة ناظر به شرطیت تمکن من حیث النقد و الانتقال هم هست. به خاطر این که قدر مسلمش این موضوعات. حالا آقای منتظری یک بحثی دارند حالا بعداً آن بحث را مطرح می‌کنیم که آیا شرطیت تمکن از تصرف در مورد غیر اصلاً نقدین هست یا نه؟ بعضی‌ها در این که در غیر نقدین این شرط باشد شبهه کردند. ولی ما حالا منهای آن بحث. این بحث را که به هر حال نقدینش قدر مسلم است پس بنابراین این که حتماً مربوط به تصرّف هست این مسلم است. البته عرض کردم این که مال حاضر، این که مالی که حاضر می‌شود تفاوتش با مال غائب چی است؟ آیا به این اعتبار هست که شرعاً در مال حاضر می‌شود معامله با مال حاضر کرد، در مال غائب شرعا نمی‌شود؟ ناظر به این جهتش است؟ مراد از تصرف، تصرف اعتباری است، ولی تصرف اعتباری یک موقعی منع خارجی دارد، به خاطر این که مشتری گیر نمی‌آید. عرض کردم مالی که غائب هست مشتری گیر نمی‌آید، عرض کردم مالی که غائب هست مشتری گیر نمی‌آید، مالی که حاضر است راحت‌تر می‌شود با آن معامله کرد. این جهتش مسلم هست که اگر منشأ ممنوعیت شخص به هر حال ممنوعیت خارجی باشد. یک موقع هست نه، بحث سر این هست که ممنوعیتش به خاطر این است که شارع اجازه نداده، شرط صحت بیع را حضور مال قرار داده، قدرت بر تسلیم یا قدرت بر تسلُّم را چون شرط کرده، شیءای که غائب هست قدرت بر تسلم ندارد از این جهت ما می‌خواهیم بگوییم که تصرف تکوینی امکان‌پذیر نیست. آن را حالا ممکن است ما بپذیریم که این ناظر به منع شرعی از تصرفات اعتباری نیست. ولی که اصلاً تصرفات اعتباری را هیچ به آن نظارت نداشته باشیم قطعاً اینجور نیست. مال غائب شخصی که مال ازش غیبت پیدا می‌کند نه می‌تواند در آن تصرف بکند نه می‌تواند معامله بسهولةٍ در واقع انجام بدهد. حالا اگر یک مالی حاضر بود آن هم نه بتواند درش تصرف بکند، نه بتواند به سهولت در آن معامله بکند. هیچ یک از این دو تا را نداشت این را به نظر می‌رسد غیبت خصوصیت ندارد، در این مورد این مال هم زکات واجب نیست. حالا اگر مالی باشد که درش نتواند تصرّف بکند، تصرّف تکوینی. تصرّف اعتباری‌اش هم امکان‌پذیر از جهت خارجی باشد ولی شارع معامله را تنفیذ نکرده باشد. آیا این زکات دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد که این هم زکات نداشته باشد، خصوصیت ندارد یک شیءای که من می‌توانم با آن معامله بکنم ولی معاملۀ باطل، آن چیزی که من می‌توانم معامله بکنم، معاملۀ باطل است. ولی معاملۀ صحیح شرعی نمی‌توانم بکنم. تکویناً هم نمی‌توانم از این مال بهره ببرم. بنابراین هیچ بهره‌ای من از این مال نمی‌توانم ببرم. این هم ظاهراً فرقی ندارد که منشأ عدم تصرّف اعتباری این باشد که خارجاً نشود انسان تصرّف بکند یا شرعاً مجاز به معنای این که صحّت معامله نداشته باشد. بله اگر شرعاً جائز باشد ولی حرام باشد، حرمت تکلیفی را نمی‌گویم، دو تا بحث است. یک بحث بحث حرمت تکلیفی است، یک چیزی ممکن است حرام باشد، ولی من می‌توانم در آن تصرف کنم، اگر معامله را کردم معامله صحیح است. بیع وقت النداء در نماز جمعه معاملاتی که نماز می‌شود حرام هست تکلیفاً، ولی معامله صحیح است، این را دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم که این دیگر زکات تعلق نمی‌گیرد.

**شاگرد:** چرا؟ فرقشان چی است؟

**استاد:** یعنی دلیل نداریم. یعنی ببینید آن ظاهر تصرّف، تصرّف صحیح است. من امکان تصرف صحیح در من وجود دارد، اما تصرّف صحیح امکان دارد ولی حرام است. آن ما دلیل نداریم، چون می‌خواهیم از غائب به حاضر سرایت بدهیم. غائب به حاضر آن مشکلی که وجود دارد، مشکل اوّلیه‌اش این هست که مالی که غائب هست نمی‌شود معامله کرد تکویناً. از آن که نمی‌شود معامله کرد تکویناً ما القاء خصوصیت می‌کنیم می‌گوییم معاملۀ تکوینی می‌شود کرد ولی باطل است، می‌گوییم معاملۀ تکوینی نمی‌شود کرد یعنی معاملۀ صحیح تکوینی مراد هست. اما این که معاملۀ صحیح تکوینی هم شرعاً می‌شود کرد ولی حرام است، دیگر وجهی ندارد القاء خصوصیت کنیم.

**شاگرد:** آنجایی که تصرفات عرفی مثلاً مشتری ؟؟؟ طرف مأیوس است از این که فروخته بشود چطور؟

**استاد:** آن که گفتیم زکات ندارد. یعنی گفتیم که اگر یک شیءای نه تصرّف تکوینی بشود انسان کرد، تصرف خارجی، نه تصرّف اعتباری بشود کرد، حالا این تصرف اعتباری که نمی‌شود کرد، حالا چرا نمی‌شود تصرف اعتباری کرد؟ به خاطر این که مشتری ندارد؟ یا به خاطر این که شرع اجازه نداده. اجازه نداده یعنی معامله‌اش را باطل اعلام کرده، اینها فرقی ندارد.

**شاگرد:** نه عرفاً بین این که یک شخص متشرع که می‌خواهد شرع را رعایت کند، نمی‌تواند در آن تصرف کند با آن که به عنوان معامله سر بگیرد ؟؟؟ عرفاً چه فرقی دارد؟ یعنی فرقش یا آن جایی که مشتری نیست. القاء خصوصیت بکنیم

**استاد:** نه، آن را معلوم نیست بشود القاء خصوصیت کرد. معلوم نیست بشود القاء خصوصیت کرد و امثال اینها.

**شاگرد:** عرف از آن ؟؟؟ در تصرف می‌داند درست است شخص

**استاد:** نه معلوم نیست. خیلی روشن نیست که بشود این را القاء خصوصیت کرد. آن فرد روشنش چیزهایی است که معامله باطل باشد. اما معامله صحیح باشد ولی حرام باشد آن را معلوم نیست خیلی روشن نیست

**شاگرد:** سهولت و غیر سهولتش هم فرق نمی‌گذارید؟

**استاد:** نه فرق می‌گذاریم. یعنی معاملۀ بسهولةٍ، این معاملۀ بسهولةٍ یک موقعی هست نه امکان تصرّف به غیر سهولةٍ دارد آن به درد نمی‌خورد. ولی امکان تصرّف بسهولةٍ اگر وجود نداشته باشد. این است که فکر نمی‌کنم بشود نسبت به آن جایی که. بنابراین فرق است بین جایی که منع، آقای خویی هم همین مطلب را دارند می‌گویند که مجرد این که حرمت تکلیفی داشته باشد، ایشان بین حرمت تکلیفی و حرمت وضعی فرق می‌گذارند. حالا آقای هاشمی اینجا یک اشکالی را به مرحوم آقای خویی مطرح کردند بد نیست این اشکال را هم متعرض بشوم، آن این است که. آقای هاشمی بحث را، آقای هاشمی در تمکن از تصرّف دو تا بحث را از هم جدا کردند. کلمۀ تمکن را گفتند ممکن است امکانش عقلی باشد، ممکن است امکانش شرعی باشد به خاطر وجود حق غیر یا به خاطر حرمت تکلیفی، یعنی تمکن را سه قسم کردند. آن تصرّف را هم می‌گویند تصرّف تکوینی یا تصرّف اعتباری. بعد ایشان استظهار می‌کنند مراد از تصرّف، تصرّف اعتباری است. بعد می‌گویند آقای خویی اینجا کأنّ این بحث اوّل را کافی دانستند برای این که معامله را تمام شده، یعنی این بحث را تمام شده ببینند. و می‌گویند بعد از این که ایشان استظهار می‌کنند مراد تصرّف خارجی است نه تصرّف اعتباری بنابر این کأنّ مطلب تمام شده در مورد نذر و امثال اینها دیگر بحث تمام شده است. اینجا آقای خویی این تفکیک آقای هاشمی را نکرده. چون این تفکیک آقای هاشمی را نکرده بحث ایشان این است، این که شارع مقدس گفته که شما تمکن از تصرّف ندارید گفته یک موقعی تمکن از تصرف خارجی. تمکن و تصرف هر دو را با همدیگر مثل هم چیز کرده یک کاسه بحث کرده. گفته جایی که اگر شارع مقدس صرفاً تمکن از تصرّف خارجی را ملاک قرار نداده، اگر تمکن از تصرّف شرعی را هم ملاک قرار داده باشد مواردی که تصرّف در شیء باطل هست آن موارد را هم ما باید بگوییم شامل می‌شود. بنابراین فرض کنید یک سری موارد، موقوف، وقف. آقای خویی می‌فرمایند مال موقوف را این من تمکن از تصرف خارجی در آن دارم، ولی شرعاً نمی‌توانم بفروشم. ایشان می‌گوید چون شیءای که موقوف هست به شیءای امثال اینها، این شیء جواز شرعی ندارد. بنابراین بحث را به این وابسته کرده، یعنی آقای خویی این تفکیکی که آقای هاشمی کرده، نکرده، چون تفکیک را نکرده بحث را به آن شکلی که ایشان، خودشان دنبال کردند دنبال کردند. بحث اصلی این است که باید تفکیک می‌کردند، نه اینکه حالا که تفکیک نکردند به آن اشکال به آقای خویی وارد است. اصل بحث این است که چون اگر تفکیک بحث را نکنیم جهات بحث درست روشن نمی‌شود. و چون تفکیک هم درست نشده این جوانب بحث یک مقداری پیچیده شده. علی ای تقدیر آن چیزی که ما می‌خواهیم عرض کنیم این است، آن چیزی که مسلماً زکات ندارد آن هست که نه تمکن از تصرّف خارجی درش باشد، نه تمکن از تصرّف اعتباری درش وجود داشته باشد. هیچ یک از این دو تا اگر نباشد. حالا این عدم تمکن در تصرّف اعتباری چه به خاطر منع شرعی باشد چه به خاطر منع خارجی باشد آن ظاهراً تفاوتی ندارد. ولی اگر یک شیءای من بتوانم در آن تصرف بکنم ولی فقط منع شرعی از فروشش دارم، مثل نذر. یک شیءای که من نذر کردم که این را صدقه بدهم، می‌توانم در آن تصرف کنم، ولی نمی‌توانم بفروشم. فعلاً نمی‌توانم بفروشم باید ببینم که آن نذر من تحقق پیدا می‌کند یا تحقق پیدا نمی‌کند. این دیگر ما دلیل نداریم که این زکات بهش تعلق نگیرد. باید هر دویش نباشد. یعنی نه تصرف تکوینی امکان‌پذیر باشد، نه تصرف اعتباری. و مواردی که موقوفات و منذور و امثال اینها مشکلش این است نه مشکلش این است که تصرّف اعتباری اینجا ملاک نیست. مشکلش این است که اگر هم تصرّف اعتباری ملاک باشد که ما آن را هم ملاک می‌دانیم باید هر دویش نباشد. یعنی مال غائب آن مقداری که از مال غائب ما نسبت به مال حاضر القاء خصوصیت که می‌توانیم بکنیم جایی که نه تصرف تکوینی امکان‌پذیر باشد نه تصرف تشریعی. اگر جایی تصرّف، البته آن بحث سهولت را هم در نظر داشته باشید. ولی اگر جایی نه تصرف، تصرّف تکوینی امکان‌پذیر هست، ولی تصرّف تشریعی امکان‌پذیر نیست، آن زکات دارد. برعکس تصرّف تشریعی امکان‌پذیر هست، ولی تصرف تکوینی امکان‌پذیر نیست، آن هم زکات دارد. آن مقداری ما از مال غائب می‌توانیم القاء خصوصیت کنیم که هیچ یک از این دو نکته را نداشته باشد.

شاگرد: آنچه که در روایت آمده بود مثلاً مال غائب و اینها بود که ظاهرش همان عدم تصرّف تکوینی بود.

استاد: نه؛ خیر. این را گفتیم قطعاً مراد تصرف تکوینی نیست. گفتیم نقدین هست و نقدین فرد ظاهرش تصرّف اعتباری است. قطعاً اختصاص ندارد.

شاگرد: پس ما هیچ تعدی خاصی نکردیم، هر دو تا شرط را که شما می‌گویید در روایت هست.

استاد: نه مال غائب است آن به خاطر غیبتش این ویژگی را دارد. بحث ما این هست که غائب خصوصیت ندارد. نکته‌ای که در مورد غائب هست این هست، بنابراین اگر حاضر هم این نکته را داشته باشد باز زکات ندارد، القاء خصوصیت کردیم دیگر. یعنی از غیبتش القاء خصوصیت کردیم. این محصل این بحث.

یک نکته‌ای اینجا در این بحث هست من روایت‌هایی که در بحث ما هست، یک روایت‌هایی هست در این که خود شخص غائب از مالش باشد، خب آن بحثی نیست. ولی یک روایت‌هایی هست که می‌گوید مال از من غائب باشد. بعضی روایت‌هایی که مال را از شخص غائب قرار داده مالکیت شخص بر آن هم مفروض گرفته، مال مدفون مثلاً. مال مدفون به مجرد این که دفن بشود از ملک شخص که خارج نمی‌شود. آن هم بحثی درش نیست که به هر حال ازش می‌شود در این بحث استفاده کرد. ولی من تصورم این هست، روایت‌هایی که فقط غیبت درش وجود دارد مراد از غیبت ممکن است این باشد که از ملک طرف خارج بشود. یک روایت معروفی هست در میان عامه که در روایات ما هم خیلی به آن نظر دارد، این مضمون هم در مورد روایت‌های ما هم وجود دارد. لا تبع ما لیس عندک. این که مراد از این روایت لا تبع ما لیس عندک چی است؟ آن که هم از خود روایت‌های عامه استفاده می‌شود هم از روایت‌های خاصه استفاده می‌شود یعنی آن چیزی را که مالک نیستی. عندیت مال کنایه از مالکیت است. می‌گوید یک شیءای را من مالک نیستم. یک نفر می‌آید می‌گوید من یک مقداری پارچه می‌خواهم. من الآن پارچه را ندارم، می‌گویم من این پارچه را به شما می‌فروشم، می‌روم می‌خرم به او تحویل می‌دهم. این را منع شده که یک شیء، البته به صورتی که عین مشخص باشد حالا من بعضی از روایاتش را می‌خوانم بعد عرض می‌کنم. این مالی که غائب هست ممکن است مراد از غائب بودن این باشد که از ملک من خارج شده. غائب بودن و در نزد من بودن کنایه از این که در ملک من باشد این عین یا این عین در ملک من نباشد. من یک بار دیگر بعضی از این روایت‌ها را بخوانم.

شاگرد: بحث ارث است، ارث که از

استاد: عرض کردم اگر مفروض باشد، این قید و قیودات را از اوّل در نظر بگیرید، این اشکال را نفرمایید. گفتم یک سری روایات هست مفروض گرفته که من مالکم آن بحثی نیست. روایت‌هایی که مالک بودن را مفروض نگرفته، فقط غیبت را آورده. یک موقعی هست بحث مدفون همان بود دیگر، ارث هم از همان‌هاست. مال ارث شخصی که ارث دارد، مجرد این که غائب است، تازه آن هم غیبة الشخص است، نه غیبة المال است. غیبة الشخص از مال هست در واقع.

شاگرد: اینها با هم فرق دارد؟

استاد: بله.

شاگرد: مثال مسافرت که زدید همان غیبت شخص از مال می‌شود.

استاد: غیبت شخص از مال مراد این هست که من وقتی از مال خودم غائب هستم زکات تعلق نمی‌گیرد آن بحثی نیست. ولی غیبت خود مال، غیبت مال می‌تواند به معنای این باشد که از ملکیت من خارج شدن، در مقابل مالی که در نزد من هست یعنی در ملکیت من هست. لا تبع، حالا من خدمت شما عرض کنم. من حالا یکی دو تا تعبیراتی که هم در عامه هست هم در خاصه هست عرض می‌کنم. اوّل روایت‌های خاصه را عرض بکنم. در خاصه یک بابی هست در کافی، الرجل یبیع ما لیس عنده. در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۹۹. من آنها را نیاوردم آنها را مراجعه کنید که در آن باب می‌گوید که بیع ما لیس عنده جائز است. ولی در قبال آنها ما یک سری روایت‌های دیگری داریم نهی رسول الله عن بیع ما لیس عندک. فقیه، جلد ۴، صفحۀ ۸. امالی صدوق، مجلس ۶۶، رقم ۱. مسند احمد بن حنبل، جلد ۱۱، رقم ۲۰۱ و ۵۱۶. سنن ابن ماجد، جلد ۳، صفحۀ ۵۴۱. سنن ترمذی، جلد ۳، صفحۀ ۳۴۷. سنن نسائی، جلد ۴، صفحۀ ۳۹ و ؟؟؟ منابع دیگری هم هست. یک روایت دیگر هم هست، روایت سلیمان بن صالح هست:

«عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنْ سَلَفٍ وَ بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ عَنْ رِبْحِ مَا لَمْ يُضْمَنْ.»

این هم در روایت. این در تهذیب وارد شده، من آدرسش را یادداشت نکردم ولی روایتش در تهذیب است. حالا قبل از این که به بحث خودم بپردازم یک مطلبی مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت دارد، وسائل، جلد ۱۸، صفحۀ ۴۷، رقم ۲۳۱۰۷، در واقع چون یک سری روایات گفته که بیع ما لیس عنده جائز است بعضی روایات گفته جائز نیست. این روایت، ذیل روایت سلیمان بن صالح مرحوم شیخ حر می‌گوید: «أَقُولُ: الْمُرَادُ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ شَيْئاً مُعَيَّناً لَيْسَ عِنْدَهُ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكَهُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ أَمْراً كُلِّيّاً مَوْصُوفاً فِي الذِّمَّةِ»

بعید نیست مراد همین باشد. حالا من وارد بحث مفصل آن روایت‌ها نمی‌خواهم بشوم. ولی حالا این روایت‌هایی که می‌گوید لا تبع ما لیس عندک که یک بیع شخصی هست، یعنی آن چیزی را که آن شخص را مالک نیستید حق معاملۀ شخصی ندارید. این روایت‌های بحث ما هم ما در این بحث روایت‌های بسیار زیادی است در جامع احادیث روایت‌های زیادی آورده که در آن روایت‌ها می‌گوید شرط زکات این است که سال بر مال زکوی بگذرد و هو عنده، تعبیر و هو عنده دارد. خیلی روایت دارد من حالا یک سری روایت‌هایش را می‌خوانم، بیشتر این روایت‌ها هم در این باب جزء اشارات باب است. بابی که در جامع الاحادیث دارد باب انّ المال اذا کان غائباً فلا زکاة علی المالک الا ان یتمکن من التصرف فیه و یحول علیه الحول و انما من منع المالک عن التصرف فالزکاة علی المانع.

یک همچین بابی را عنوان کرده، ۲۱۶، جلد ۹.

بعد روایاتی که آورده، اوّل بعضی روایت‌هایش را می‌خوانم، در ارجاعاتش، می‌گوید در روایت اسحاق بن عمار هست می‌گوید که، در روایت اسحاق بن عمار می‌گوید که باید در صورتی زکات بر ثمن یک مالی هست، حتی یحول علیه الحول و هو فی یده. یا در روایت فضلا کل ما لم یحول علیه الحول عند ربه فلا شیء علیه. لیس فی صغار الابل و البقر و الغنم شیءٌ الا ما حال علیه الحول عند الرجل. بعد می‌گوید که، همینجور روایت‌های دیگری که شرط می‌کند که حتی یحوله مالاً و یحول علیه ؟؟؟ و هو عنده. این روایت‌هایی که شرط کرده که هو عنده معلوم نیست که این شرط ناظر به همین تمکن از تصرف باشد. می‌تواند و هو عنده ناظر به این باشد که مالکش باشد، یعنی در کل سال باید مالک باشد. لا تبع مال لیس عنده. دقیقاً همان معنایی که در آن روایات هست این هم می‌تواند معنایش این باشد. روایت‌هایی که در مورد مال غائب هم تعبیر کرده من تصور می‌کنم که یک سری‌اش کاملاً در موردش این معنا محتمل هست و حالا این روایت را.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ» روایت رفاعة بن موسی «يَغِيبُ عَنْهُ مَالُهُ خَمْسَ سِنِينَ ثُمَّ يَأْتِيهِ» این یغیب عنه ماله خمس سنین مراد چی است؟ مراد ممکن است این باشد که این را قرض داده. در نتیجه مال از ملکیتش خارج شده، ثم یأتیه یعنی بعداً به ملکیتش در آمده. «فَلَا يُرَدُّ علیه رَأْسُ الْمَالِ» و به اصطلاح «كَمْ يُزَكِّيهِ»

این «فَلَا يُرَدُّ علیه رَأْسُ الْمَالِ» حالا این مراد چی است آن بماند، یا «فَلَا يَرِدُ علیه رَأْسُ الْمَالِ» آن بماند. این ممکن است اصلاً سؤال این باشد که مالی هست که ۵ سال قرض بوده، بعد از ۵ سال به دستش رسیده. می‌گوید مالی که قرض بوده زکات ندارد. این روایت:

«عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ قَالَ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ» این تعبیر یخرج را داشته باشید. این یخرج یعنی چی؟ من یکی دو تا مثلاً روایت در مورد یخرج یادداشت کردم.

«زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام- عَنْ رَجُلٍ يَشْتَرِي سهمَ الْقَصَّابِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْرُجَ السَّهْمُ فَقَالَ لَا يَشْتَرِي حَتَّى يَعْلَمَ مِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ السَّهْمُ فَإِنِ اشْتَرَى فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِذَا خَرَجَ.»

می‌گوید قصاب‌ها یک سهمی در آن مال داشتند. ولی آن سهم متعین نبوده، سهم کلی بوده. می‌گوید تا مشخص نشود که این سهم قصاب کجای گوسفند هست شما حق معامله ندارید. یخرج می‌تواند به معنای تعیّن پیدا کردن مال هست. یعنی از آن کلیت به تعین و خارجیت پیدا کند. حتی یخرج یعنی خارجیت پیدا کند، از کلی تبدیل. و این فلا زکاة علیه حتی یخرج من احتمال می‌دهم مراد این باشد که مالی که در دست غیر هست الآن من مالک هستم، من مقرض مالک هستم بر ذمۀ مقترض به نحو کلی. می‌گوید این مالکیت به دردم نمی‌خورد مگر این که ملک من خارجیت پیدا کند. یعنی متعین بشود، حتی یخرج یعنی حتی یتعیّن فی عینٍ خاص. فاذا خرج زکاه. و این اصلاً باز همان بحث دین و اینها باشد. این روایت عیص بن قاسم را هم که به معنای دین گرفتند این هم کاملاً احتمالش کاملاً جدی است، سألته عن رجل اخذ مال امرأته فلم تقدر علیه معلوم نیست مراد اخذ مال امرأة که غصب کرده و امثال اینها. چون این غصب کردن یک مؤنۀ زائده‌ای می‌طلبد و این که بگوییم اخذ مال امرأته شاید فرد روشنش همان احتمالی که در کلام هاشمی هست که قرض کرده و امثال اینها. این است که خلاصۀ عرض من این هست که، البته یک نکته‌ای را من عرض بکنم فی رجلٍ ماله عنه غائب، مالی که انسان به دیگری قرض می‌دهد این مال از مالیت من خارج نمی‌شود ولی کلی می‌شود. من وقتی یک مال، مالی که در نزد دیگری دارم این کلی است، ولی وقتی به دست من رسید این تعیّن پیدا می‌کند و شخصی می‌شود.

آن بحث لیس عنده را که می‌گفتم یک روایت دیگری هم اینجا یادداشت کردم آن را هم بخوانم بد نیست. قال الصادق علیه السلام السنة فی النورة فی کل

«وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام السُّنَّةُ فِي النُّورَةِ فِي كُلِّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً فَإِنْ أَتَتْ عَلَيْكَ عِشْرُونَ يَوْماً وَ لَيْسَ عِنْدَكَ فَاسْتَقْرِضْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ‌»

لیس عندک یعنی چی؟ یعنی این که مالکش هستی ولی نزدت نیست، یا نداری؟ لیس عندک یعنی نوره نداری، می‌گوید وقتی نوره نداری قرض کن برو نوره تهیه کن. لیس عندک یعنی مالک نوره به مقداری که بخواهی به این مستحب عمل کنی فاستقرض علی الله عز و جل. لیس عندک یک معنایش می‌تواند به معنای این باشد که در این روایت که به این معنا فقیه، جلد ۱، صفحۀ ۱۱۹، رقم ۲۵۹.

شاگرد: خلاف قرینه هست.

استاد: نه اصلاً تعبیر لیس عندک لا تبع ما لیس عندک. این لیس عندک وقتی می‌گویند می‌خواهم بگویم این تعبیر لا تبع ما لیس عندک این تعبیر را که به کار می‌بردند یعنی آن مال لم تک مالکاً له. مال نزد من بودن یعنی من مالک مال بودم. این تعبیر به این معنا به کار می‌رود. مالی که در نزد من. الآن یک اصطلاحی در عرب‌ها خیلی مرسوم است، مهریه را حاضر و غائب تعبیر می‌کنند. حاضر یعنی آن مهریه‌ای که همین الآن باید بدهند. غائب یعنی کلی هست که در ذمه‌شان است. مهریۀ غائب یعنی مهریۀ کلی که در ذمه هست و به عنوان خاص باید داده بشود، ولی الآن لازم نیست داده بشود. می‌گویم این تعبیر حاضر و غائب در تعبیر امروز عرب خیلی مرسوم است و شایع هست. خیلی وقت‌ها قسمتی از مهریه را حاضر قرار می‌دهند، قسمتی از مهریه را غائب قرار می‌دهند. حاضر یعنی ملکیتش همین الآن باید داده بشود امثال اینها. و غائب البته این نکته را بگویم، غائب مالی هم هست که الآن طرف حق مطالبه ندارد، زماندار است. و الا مالی که همین الآن هم حق مطالبه دارد غائب تعبیر نمی‌شود فقط از کلیت نیست. مالی که همین الآن من بتوانم مطالبه‌اش کنم، در مهریه که اینجوری است، اینها ممکن است مراد از این غائبی که در این روایات هست همین است که یعنی مالی هست که من به دیگری دادم ولی الآن دیگر نمی‌توانم مطالبه کنم، چون زماندار هست و امثال اینها. بعد که به من برگشت این آیا زکات دارد یا زکات ندارد. حالا در مورد دِیْن این نکته‌ای که می‌خواهم بگویم تأثیر دارد در فهم روایت‌های دین بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. من دیگر فکر می‌کنم بحث تمکن از تصرّف اصل بحث تمام بشود فقط آقای خویی یک بحث‌هایی، ۷ تا چیز در عروه مثال زده برای مواردی که تمکن از تصرف نیست. با عرضی که ما کردیم ۴ تایش که روشن است، تمکن از تصرف تکوینی ندارد. ۳ تای دیگر باقی می‌ماند که آقای خویی می‌گوید اینها بحث‌هایش جداست. با توجه به نکته‌ای که ما عرض کردیم آن ۳ تا از تمکن از تصرف نمی‌شود حکمش را استفاده کرد. آن را باید مستقلا بحث کنیم. ما فردا آن ۳ تای دیگری که مورد بحث هست، یکی منذور است و موقوف است و مرهون. این بحثش را باید فردا کنیم. منذور را هم توجه بفرمایید، منذور هم یک موقعی قبل از آن فعلیتش است یک موقع بعد از فعلیتش است. کلمات فقها هر دویش در همین جاها مورد بحث قرار گرفته، این را ما فردا صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان